بسم الله الرحمن الرحيم

# **مقدمه**

مطلب هفتم بحث توریه بود، عرض کردیم توریه مبتنی است بر همان موضوع کذب خبری و مخبری، بر این اساس که کذب دو نوع است؛ یکی کذب خبری است که متقوم به خود قضیه است و دیگری هم کذب مخبری است که متقوم به قضیه و قصد حکایت است و عرض کردیم که ظاهر ادله همین کذب مخبری است و اگر هم تردید کنیم در متیقن از دلیل، با توجه به شبهه مفهومیه کذب مخبری است که این را پذیرفتیم و بر اساس آن وارد بحث توریه شدیم. نتیجه این نظریه در بحث توریه این بود که توریه حرمت ندارد؛ چون قصد حکایت به امر غیر مطابق با واقع تعلق نگرفته است ولو ظاهری دارد که دیگران از آن برداشتی می­کنند، اما چون او قصد دارد، حکایت آن امر غیرواقع مشمول ادله نیست. بعدازآن اقسام توریه و اقوال را عرض کردیم که از آن‌ها عبور می­کنیم و لذا مطابق قاعده و با قطع‌نظر از ادله خاصه توریه اشکال نداشت.

# ادله جواز توریه

بعضی آیات و روایات خاصه بر جواز توریه دلالت دارند که جداگانه به آن‌ها می­پردازیم.

## 1 ـ روایات

چند روایت در باب توریه آمده است که مهم­ترین آن‌ها دو روایت است:

### الف: روایت عبدالله بن بکیر

این روایت در آخر کتاب السرائر ابن ادریس حلی (رحمة‌الله‌علیه) از کتاب عبدالله بن بکیر نقل شده است. متن روایت چنین است:

من سعد بن عبدالله بن بکیر عن اباعبدالله (علیه‌السلام): «**فی الرجل یُستأذنُ علیه فیقولُ لجاریته قُولی لیس هو ها هنا. قال: لا بأسَ لیس بکذبٍ**».

این همان قصه مشهوری است که کسی در خانه­ای را می­زند و با صاحب‌خانه کار دارد، ولی صاحب‌خانه مایل نیست که با او ملاقات کند. به جاریه، یا در این زمان به فرزندش می­گوید: «بگو اینجا نیست». «ها هنا» که می­گوید برداشت آن سائل و کسی که درب خانه آمده این است که یعنی در خانه نیست، ولی مقصود صاحب‌خانه همان نقطه­ای است که ایستاده، یا منظورش اتاق خاصی است. این موارد بسیار رواج دارد.

حضرت فرمود: «لا بأس لیس بکذبٍ»، این مانعی ندارد و کذب نیست. این روایت یک دلیل بر جواز توریه است.

#### سند روایت

ازنظر سند هم همان بحث سرائر است و اینکه این روایت از کتاب عبدالله بن بکیر نقل می­کند و کتاب عبدالله بن بکیر تا زمان صاحب سرائر و بعضی از کتاب­های دیگری که سرائر از آن‌ها نقل می­کند، کتاب­ شایعی بوده که دیگر سند نمی­خواهد، این محرز نیست و بحث­های متعددی دارد، ولی نهایتاً احراز اینکه بگوییم در زمان مرحوم ابن ادریس کتاب­هایی که او از آن‌ها نقل می­کند، شایع و متداول بوده، به حدی که سند نمی­خواهد، این ثابت نشده است.

توضیح مسئله این است که در قدیم کتاب‌ها به‌صورت چاپ و انتشار وسیع نبوده است، بلکه به‌صورت است استنساخ بوده است. قبل از اختراع چاپ، استنساخ بود و استنساخ نیاز به اتصال به صاحب کتاب و سند دارد که ما به آن نویسنده اصلی متصل باشیم. افرادی این کتاب را می­گرفتند و استنساخ می­کردند و در طول ده قرن مثلاً کتاب‌ها همین‌طور استنساخ می­شدند تا باقی مانده­اند. همین‌طور اگر در یک کتابخانه­ای کتاب خطی وجود داشته و جایی کسی آن را می­دیده، نمی­توانسته به آنچه در آن آمده است اعتماد کند، مگر با اعتماد به این‌که این کتاب مال این آقا است؛ یعنی این کتاب با همین ترتیبی که هست مابین دفعتین با همه آن تفصیل و جزئیاتی که دارد، نویسنده این کتاب شیخ طوسی (رحمة‌الله‌علیه) است.

#### راه­های احراز سندیت کتاب

راه­های احراز سندیت کتاب را در دو عصر گذشته و حال متفاوت است که به هر یک می­پردازیم.

##### الف: راه­های احراز در گذشته

احراز این‌که کتابی مثلاً برای شیخ طوسی (رحمة‌الله‌علیه) است، در گذشته به چند طریق بوده است؛ زیرا در قدیم که ده هزار نسخه، یا یک‌میلیون نسخه از یک کتاب نبوده، به حیثی که انسان مطمئن شود که زیر نظر نویسنده­اش بوده بعد هم چاپ شده و همه می­بینند، این‌طور نبوده است، بلکه همین‌طور دست خطی می­نوشتند و احتمال اینکه کسی در کتابی دست ببرد و مسائلی از این قبیل وجود داشته است. به‌هرحال برای اینکه در گذشته و در شرایط استنساخ بگوییم این کتاب از آن این شخص است، چند راه وجود داشته است:

###### راه اول

اینکه کتاب به صاحبش سند داشته باشد؛ یعنی مثلاً بگوید: «فلانی گفت این کتاب برای شیخ طوسی است». آن شخص هم می­گوید من هم از آن آقا شنیدم که این کتاب برای شیخ طوسی است تا می­رسد به شیخ طوسی، یا به شاگردش. اینجا کتاب سند پیدا می­کند؛ یعنی این نسخه می­گوید که او برای من نقل کرده این را، آن‌هم می­گوید آن شخص برای من نقل کرده و... و با یک سلسله سندی به دست ما می­رسد. آن اجازه روایاتی هم که سابق داده می­شده دقیقاً برای همین بوده است. الان اجازه روایت، تبرک و تیمنی است، ولی قدیم اساس اجتهاد و حفظ معارف به همین اجازه روایات بوده است؛ یعنی همین‌طور نمی­شود گفت استبصار و من لا یحضره الفقیه که الان اینجا گذاشته‌شده برای شیخ است، بلکه کتاب را دست شاگردش می­داد و گاهی استاد و شاگرد از اول تا آخر کتاب را باهم می­خواندند و شاگرد می­گفت با این شرایط استاد من نقل کرد که این کتاب برای شیخ طوسی است، آن‌هم از آن، آن‌هم از آن و نهایتاً با یک سلسله سندی این کتاب‌ها معتبر می­شدند. الآن‌هم این اجازات روایاتی که تا آخر وسایل آمده و مرحوم مجلسی آورده­اند، همه برای این است که این کتب قدما، همین کتاب وسایلی که ما می­گوییم با این‌که متأخرتر است تا برسد به کتب اربعه و سایر کتب، این­ها همه لازم بود که از طریق محدثین و اصحاب روات، همان کتاب با آن ترتیب، سند پیدا کند تا به نویسنده خود کتاب. این یک راه بوده که از طریق اجازه روایت، یا از طریق اثبات کتاب با سلسله سند مشخص است.

###### راه دوم

راه دوم برای احراز سندیت کتاب، شیوع و اطمینان از طریق شیوع مسئله است. این در جایی است که یک کتابی کثرت استنساخ و تعدد داشته و محل مراجعه زیادی بوده است؛ یعنی چیزی نظیر چاپ و گاهی کتاب­هایی مثل اصول کافی و کتاب­هایی که جزء مستندات اصلی است و تعدد نسخ و اشتهار داشته که این کتاب برای مرحوم کلینی است، این اشتهار و شیوع نسبت این کتاب به نویسنده در بین اصحاب و جامعه علمی راه دیگری برای شناخت سندیت کتاب است. کثرت و اشتهار بعضی کتاب‌ها به نویسنده، گاهی به حدی بوده که آن را بی­نیاز از سند خاصی می­کرده است.

این دو راهی بود که در گذشته به این طریق کتابی را به نویسنده­اش نسبت می­دادند و می­گفتند مثلاً این کتاب برای بوعلی سینا است، یا برای شیخ طوسی است و یا برای مرحوم مفید است.

احراز سندیت کتاب ممکن است از راه­های دیگری هم باشد، مثلاً از طریق امارات و قرائنی، مثل خط نویسنده، بتوانند احراز این مسئله کنند، مثلاً کسی شیخ طوسی (رحمة‌الله‌علیه) را می­شناسد و مطمئن می­شود که این کتاب به خط اوست، البته راه­هایی مثل خط و مانند آن حجج شرعی نیستند.

##### جمع‌بندی

 گفته شد که اثبات این‌که این کتب اربعه یا هر کتاب دیگری از آن این نویسنده است، در شرایط قبل از چاپ و انتشار وسیع نیازمند اثبات سند بوده است که بگوید او گفته است که این کتاب برای شیخ طوسی است، آن‌هم بگوید، آن‌همین‌طور تا اینکه برسد به خود شیخ طوسی. بعد که وارد کتاب شدیم، روایت را می­بینیم که سندش چیست و این قبل از مراجعه به خود روایات کتاب و سند است؛ یعنی قبل از آن باید معلوم شود که این حرف را شیخ طوسی زده، برای این‌که سند ما به شیخ طوسی، یا به شیخ مفید و یا به کلینی (رحمة‌الله‌علیهم) درست شود، پس در آن شرایط سابق، یا سند می­خواستیم، از قبیل همین اجازه روایات و مانند این­ها، یا اشتهار می­خواستیم و سوم اینکه با یک امارات و قرائن خاصه­ای مثل خط و امثال احراز کند که کتاب برای فلان نویسنده است.

آنچه مهم­تر است و اصل بوده، این است که سند درست شود، گاهی هم اشتهار بوده است. احراز سندیت از طریق قرائن ویژه، یا مثلاً خط و امثال آن‌هم در صورتی است که شخص به آن اطمینان کند والا حجیت به آن معنا ندارد.

#####  ب: راه­های احراز در عصر حاضر

در ازمنه جدید دیگر این‌گونه نیست. الان کتابی که به اسم یک کسی چاپ می‌شود، در ده هزار نسخه، دو هزار نسخه است، این بر این اساس است که اعتماد می­کنند کتاب برای او است والا أن یثبتَ خلافَه.

در عصر حاضر این قدر مسئله شیوع و رواج پیدا می­کند که دیگر نسبت ناروا و کم و زیاد شدن در کتاب و امثال این­ها، احتمالات بسیار نادری است و لذا در این زمان­ تقریباً بساط اجازه روایت و این بحث­ها تقریباً برداشته‌شده است و دیگر نیازی به آن‌ها نیست، البته گاهی تبرکاً و تیمناً اجازه روایت می­دهند.

##### جمع‌بندی

گفتیم در آخر سرائر مرحوم ابن ادریس نوادری دارد و روایات خاصه­ای را در آن‌جا از بعضی از کتب اصحاب نقل می­کند. این اصول اربعه و سایر کتبی که از اصحاب در آن صدر اول و دوم در چند طبقه اول بوده، بخش­های زیادی از آن در همین کتب اربعه و بعضی از کتب حدیثی مهم درج شده است و به دلیل پیدا شدن این مجامع حدیثی مهم، آن جزوه­های کوچک­تر که منشأ اصلی این کتب اربعه و... بودند، به‌تدریج از رده خارج شد و کسی هم احساس نیاز به آن‌ها نمی­کرد و لذا به‌تدریج از بین رفت. ازاین‌رو آن منابع و مصادر اولیه­ای که از زمان صادقین (علیهم‌السلام) و حتی قبل و بعد از صادقین (علیهم‌السلام) بود و دو، سه قرن دست‌مایه‌های اولیه حدیثی ما بودند که بعد در قالب کتب اربعه و بعضی از کتب مهم حدیثی ما درآمدند؛ یعنی کسانی مثل مرحوم کلینی، مرحوم صدوق، مرحوم شیخ و مرحوم مفید آمدند همین اصول اربعه و خیلی از این کتاب‌ها که معمولاً هم موضوعی، یا غیر موضوعی بوده؛ جزوه بوده جمع‌وجور بوده، به این­ها نظام جدیدی دادند، طبقه‌بندی جدیدی درست کردند و آن مصادر اولیه و منابع اولیه را در این قالب­های جدید و نسل دوم از مجامع حدیثی ما که کتب اربعه و تعداد دیگری از کتب می­شود، ریختند. آن مصادر اولی که منتقل به این نسل دوم شد، دیگر به مصادر نخست نیاز نبود و به‌تدریج و در طول سه، چهار قرن بسیاری از آن از بین رفت. البته بعضی از این کتب باقی مانده است و گفتیم دلیل از بین رفتن آن عدم احساس نیاز به آن‌ها به دلیل شکل­گیری مصادر دومی بود.

##### احراز سندیت کتاب عبدالله بن بکیر

مرحوم ابن ادریس از کتاب­هایی نقل می­کند که بعضی از آن‌ها در حال حاضر وجود ندارد، ازجمله همین کتاب عبدالله بن بکیر. عبدالله بن بکیر جزوه­ای داشته است. معمولاًَ کتاب­های آن‌وقت، مثل اصول اربعه به‌صورت جزوه­ای بوده که یک موضوعی، یا روایاتی که خودش از امام (علیه‌السلام) شنیده، یا کسی از امام (علیه‌السلام) نقل کرده را در همان یکی دو قول اول در جزوه­اش جمع می­کرده و می­نوشته و استنساخ می­شده و در درس اصحاب بوده است.

مرحوم ابن ادریس در قرن ششم از کتاب عبدالله بن بکیر آن روایت را نقل کرده است. عبدالله بن بکیر از اصحاب صادقین (علیهم‌السلام) است و فاصله چند قرن است. ابن ادریس دارد می­گوید از کتاب عبدالله بن بکیر نقل می­کنم و ما نمی­دانیم که سند ابن ادریس در آن کتاب چه بوده است. یک راه این است که ابن ادریس بگوید من این کتاب را با این سند نقل می­کنم. راه دیگرش هم این است که بگوییم این کتاب از این اصول و کتب مشهوری بوده است که همه می­دانستند و معروف بوده که برای عبدالله بن بکیر است و یا با قرائن خاصه.

#### نظر استاد (حفظه الله)

هیچ‌کدام از این سه راه برای ما محرز نیست و نیز مبرز نیست که بگوییم ابن ادریس سندی داشته که نقل نکرده است، اگر هم سندی داشته باشد، از کجا بدانیم آن سند درست است یا نه. شاید اگر سندش را برای ما نقل می­کرد، ما ده تا اشکال به آن سند ذکر می­کردیم و لذا سند داشتن آن صغرویاً محل تأمل است و برفرض که ایشان سلسله سند خاص داشته است، ممکن است این سلسله سند ازنظر ایشان درست بوده و اگر به ما می­رسید شاید آن سند را درست نمی­دانستیم، لذا راه اول از دو جهت بسته شد. راه دوم هم این‌که کتاب اشتهار داشته که در این صورت نیازی به ذکر سند نیست، این هم صغرویاً محل اشکال است؛ زیرا امکان وجود کتاب­هایی که این‌گونه اشتهار و آوازه داشته باشند، هست، ولی کتاب عبدالله بن بکیر در این حد نیست. قرائن خاصه را هم نمی­دانی، اگر بوده برای خودش بوده و ما باید ببینم چه قرائنی هست؛ بنابراین آن سه راهی که عرض کردیم برای اثبات این‌که بدانیم این کتاب برای عبدالله بن بکیر است، واضح نیست. این اشکال غالباً در بسیاری از آن منابعی که ابن ادریس در آخر مستدرکات سرائر نقل می­کند، وارد است، البته در بعضی جاها ایشان سند ذکر کرده است که محدود است، ولی جایی که سند نقل نکند نمی­شود اعتماد کرد.

البته عبدالله بن بکیر خودش از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) و از روات بسیار معتبر و موثق است و مستقیم هم از امام (علیه‌السلام) نقل می­کند و در این مشکلی نیست، ولی آن سندی که باید ما را به کتاب او برساند، قابل‌اثبات نیست و به لحاظ سندی قابل‌تأمل است.

**سوال**: اگر کتاب عبدالله بن بکیر در نزد مرحوم ابن ادریس اشتهار داشته باشد، قابل‌قبول است؟

**جواب:** اگر مرحوم ابن ادریس می­گفت این کتاب اشتهار دارد، شاید برای ما قابل‌قبول بود، ولی ایشان این را هم نگفته است، حتی این‌که جزوه را دارد نقل می­کند و نسبت می­دهد، به خاطر سند معتبر است، یا به خاطر اشتهار و یا قرائن خاصی که وجود داشته، این­ها را نمی­توانیم احراز کنیم و اشتهار ازاین‌جهت لا یخلو من الضعف است. غالب آن چیزهایی که از سرائر نقل شده، همین است، البته قبول داریم که ایشان روایت را در کتابی که به‌عنوان کتاب عبدالله بن بکیر بوده، دیده است، اما اینکه این کتاب، کتاب عبدالله بن بکیر است، می­گوییم چرا می­گویید برای عبدالله بن بکیر است؟ ایشان می­گوید: من سند دارم. می­گوییم سندت را بیاور، ولی سند نیست. می­گوید: اشتهار دارد، حتی اگر ایشان بگوید اشتهار دارد، از وی قبول می­کردیم، ولی این هم معلوم نشده که به چه دلیلی می‌گوید این کتاب عبدالله بن بکیر است. این‌که این روایت را از کتابی که به‌عنوان کتاب عبدالله بن بکیر بوده نقل می­کند، این شرطش را کاملاً قبول داریم، اما این‌که این کتاب عبدالله بن بکیر است، نمی­دانم ایشان این را از کجا می­گوید.

این بررسی سندی بود والا ازنظر دلالت تقریباً مشکلی وجود ندارد.

بیان یک نکته

اگرچه سند روایت موردبحث را در سرائر نمی­بینیم، اما اگر در فهرست شیخ طوسی (رحمة‌الله‌علیه)، یا در فهرست نجاشی (رحمة‌الله‌علیه) سندی به این کتاب وجود داشته باشد ـ نه به ابن ادریس ـ مشکل سندیت این کتاب حل می­شود، البته شیخ و نجاشی (رحمة‌الله‌علیهم) در رتبه متقدم هستند. این مورد را می­توان به‌عنوان راه چهارم احراز سندیت کتاب عبدالله بن بکیر دانست.

لازم به ذکر است که این راه نیاز به یک تکلفی دارد که اگر کسی آن را بپذیرد این راه قابل‌قبول می­شود. آن تکلف این است که باید یکی از این دو استفاده را از آن سند به این کتاب بکند:

**1 ـ** یا اینکه بگوید که مرحوم شیخ و یا نجاشی به این کتاب سند دارد و این کتاب، همان کتابی است که مرحوم ابن ادریس از آن نقل می­کند همان است؛ چون کتاب‌ها نسخه­ها داشته و گاهی کم، یا زیاد می­شده، ولی بگوید این همان کتاب است.

**2 ـ** یا اینکه بگوید که این کتاب مثلاً نسخه واحدی بوده که شایع و متداول بوده است. اگر این‌همانی این کتاب با آن سندی که مرحوم شیخ به آن داده ثابت شود، آن‌وقت این‌گونه می­شود که مرحوم ابن ادریس که شاگرد شیخ است، در حقیقت همان کتابی را که مرحوم شیخ به آن سند دارد، نقل می­کند. اگر کسی این را احراز کند آن‌وقت این راه را در یک جایی می­شود اثبات کرد، مثلاً عبدالله فضال کتاب­هایی دارد که سند ندارد، اشتهار آن‌ها هم از آن طریق ثابت نمی­شود، ولی وقتی مراجعه به فهرست شیخ یا نجاشی (رحمة‌الله‌علیهم) می­کنیم، می­بینیم که در آن‌جا به این کتاب‌ها سند وجود دارد و آن سند هم معتبر است. اگر بگوییم که در اینجا چون شیخ و ابن ادریس (رحمة‌الله‌علیهم) استاد و شاگرد هستند و دسترسی به کتاب­های هم داشتند، لذا این مورد غیر از آن است، این حرف بعید نیست. اگر در آن‌جا این حرف باشد، آن‌وقت سند درست می­شود.

#### **قاعده** کلی

از مطالبی که تاکنون مطرح شد می­توان به یک قاعده کلی دست یافت و این قاعده کلی این است که اگر چیزی در سرائر یا هر جایی دیگری از کتب بزرگان پیشین از اصول و کتب طبقه اول چیزی را نقل کند ـ با توجه به اینکه در گذشته چاپ و کثرت و اشتهار نبوده ـ برای اینکه به‌طورقطع بتوان گفت که این کتاب برای آن آقاست و او دارد از آن کتاب نقل می­کند، نیاز به سند خاص، یا اشتهار، یا قرینه خاصه­ و یا شهادت سندهای عامی که در فهرست و نجاشی به کتب اصحاب است، می­باشد.

#### نتیجه

به کمک این چهار راه می­شود احراز سندیت کتاب نمود. ابتدا راه اول که معمولاً سند ذکر نشده است. مطمئن هم نیستیم که به خاطر اشتهار است، قرینه خاصه را هم نمی­دانیم بوده است، یا نه. در این مواقع انسان نمی­تواند خیلی اعتماد کند؛ چون احتمال تعدد کتاب برای آن آقا می­رود، ولی اگر شهادت عام به جمیع کتب و روایات باشد، یا این‌گونه مطمئن باشیم و بگوییم که عبدالله بن بکیر بعید است که دو، سه مجموعه داشته و فقط همین یک مجموعه را داشته است، اگر این‌طور اطمینانی پیدا شود، خوب است، ولی چنین اطمینانی را نمی­توانیم پیدا کنیم.

## رجوع به اصل بحث

گفته شد که مشکل به لحاظ سندی است، ولی به لحاظ دلالی از همان مصداق عامه­ای است که خیلی جالب است و جالب­تر اینکه حضرت اینجا به‌صراحت می­فرماید: «لیس بالکذب». این نکته مهمی است؛ یعنی کذب همان کذب مخبری موضوع حکم است. او گفت: «لیس هاهنا» و مقصودش همین‌جا، یا اتاق خاصی بود، ولی آن برداشت آن مرد چیز دیگری بود، مثلاً خانه، ولی حضرت همین را می­فرماید که کذب نیست، نه اینکه این مورد کذب است، ولی اشکالی ندارد و یا این مورد از کذب استثناء شده است، استثناء تخصصاً خارج است، نه تخصیصاً و لذا این روایت بهترین دلالت را دارد و اگر ازلحاظ سندی هم درست باشد، خوب است.

## ب: مرسله سوید بن حنظله

روایت دومی که بر جواز توریه دلالت دارد مرسله سوید بن حنظله است. مرحوم خویی بهتر از دیگران روایاتی را که دلالت بر جواز توریه دارند، آورده­اند، ازجمله همین روایت ابن حنظله.

سوید بن حنظله از اصحاب پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) است. این روایت به‌صورت مرسله در مبسوط نقل شده است که سندش مرسله است و سوید بن حنظله هم از آن اصحابی است که توثیق خاصی ندارد و لذا به لحاظ سندی قابل‌اعتماد نیست. قصه­ای که در اینجا آمده این است که می­گوید من و وائل بن حجر باهم بیرون آمدیم و می­خواستیم از یک منطقه­ای خدمت پیغمبر برویم. هنوز هم شرایطی بوده که کل جزیرة‌العرب در دست مسلمان­ها نبوده است. یک عده آمدند و می­خواستند مزاحممان شوند و ما را گرفته و مانع شوند. بر اساس آن نظام عشیره­ای، یا قبیله­ای اگر معلوم می­شد فلان کس مربوط به این طایفه و عشیره است، با آن عهد و پیمان­هایی که داشتند دیگر اذیتش نمی­کردند. می­گوید من آنجا قسم خوردم که «أنه أخی»، من قسم خوردم که او برادرم هست، درحالی‌که برادرم نبود و فرد بیگانه­ای بود، ولی دیدم نزدیک است که گیر ­­بیفتد، یا مثلاً نمی­تواند خدمت پیغمبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) برسد. آمدیم خدمت پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) و «فذکر ذلک للنبی»؛ برای حضرت نقل کردیم. حضرت فرمود: «صدقت المسلم أخ المسلم». این سخنت کذب نبوده است. قسم خوردی که برادر من است و او برادر توست.

این روایت ازنظر سند کاملاً ضعیف است و ازنظر دلالت هم دو شبهه در این روایت وجود دارد.